

## روند تاریخی حل منازعات در اروپا

پیروز ایزدی

### مقدمه

اروپا طی تاریخ پر نشیب و فراز خود در پانصد سال اخیر، شاهد جنگ ها و منازعات بیشماری بوده است که ریشه ها و دلایل مختلفی داشته اند. در این نوشتار، تلاش می شود علل بروز این منازعات و درگیری ها و چگونگی پایان یافتن آنها در دوره های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. شواهد تاریخی نشان می دهد که در دوره های مختلف با توجه به قدرت نسبی بازیگران عمده و همسویی و تضاد منافع بین آنها، چگونه در بین آنها اتحادها و ائتلاف ها شکل گرفته و نیز در نتیجه رقابت، جنگ و ستیز در بین آنها در گرفته است. به طور کلی این روند تا پایان جنگ جهانی دوم در اروپا ادامه داشت تا اینکه به دلیل خسارات و صدمات زیاد ناشی از جنگ، ایده همگرایی در میان نخبگان اروپایی نضج پیدا کرد و آنان تنها چاره برای پیشگیری از جنگ و برقراری صلح را در وابستگی متقابل اقتصادی جستجو کردند. امروزه با گذشت هفتاد سال از آغاز نخستین تلاش های برای ایجاد همگرایی، این قاره کهن شاهد بروز هیچ جنگی فراگیر که قدرت های بزرگ آن در آن دخیل باشند، نبوده است و اگر منازعاتی هم در آن به ویژه پس از جنگ سرد روی داده بیشتر در مناطق پیرامونی بوده و بازیگران عمده را درگیر نساخته است. بر این اساس، با توجه به اینکه در هر یک از ادوار تاریخی مورد بحث، ترتیبات خاصی با ویژگی های متفاوت وجود داشته است و هر دوره نتایجی خاص در بر داشته است، در پایان این نوشتار، تلاش می شود مدلی از روند تاریخی منازعات در اروپا و چگونگی پایان یافتن یا حل آنها ارائه گردد.

### تلاش برای سروری بر جهان

اروپا را می توان قلب تپنده تحولات جهان طی قرون اخیر دانست. در قلمرو فکری، اندیشه هایی که از این قاره سربرآوردند، نقاط عطف مهمی را در تحولات فکری بشر رقم زدند. دوران نوزایی و اصلاح دینی با قرار دادن انسان در محور امور به عصر خردگرایی منتهی شد. اندیشه پیشرفت انسان را قادر به تغییر محیط زندگی خود و سامان دادن به آن به مدد قوه خرد کرد. پیشرفت های به دست آمده در زمینه تسهیل حمل و نقل دریایی و ادوات جنگی در کنار روحیه ماجراجویی و کسب سود از طریق تجارت، زمینه ساز کشف سرزمین های جدید و ایجاد مستعمرات در سرزمین های ماورای بحار گردید. قدرت های استعماری همگی اروپایی بودند. پرتغال، اسپانیا و هلند در مراحل اولیه و انگلستان و فرانسه در مرحله بعدی تلاشی بی امان برای سروری بر جهان را آغاز کردند. بدین ترتیب در داخل قاره و در خارج از آن رقابت میان این قدرت ها به منازعات و کشمکش های فراوان و گاه سرنوشت سازی منجر شد.

### روبای تسلط بر قاره اروپا

نزدیک به ۱۵۰ سال پس از ۱۵۰۰ اتحاد پادشاهی - مذهبی زیر فرمان هابسبورگ های اسپانیا و اتریش در پی تسلط بر قاره بود و کوشش های دیگر دولت های اروپایی در جهت جلوگیری از این امر بود. مخاصمات مذهبی به رقابت های سنتی برای حفظ موازنه قوا افزوده شد. به عنوان مثال، می توان از جنگ های سی ساله نام برد که با پیمان صلح وستفالی در ۱۶۴۸ به پایان رسید که حاصل

آن به رسمیت شناختن موازنه مذهبی و سیاسی در درون امپراتوری مقدس روم بود و هرچند به نوعی در اقتدار امپراتوری محدودیت ایجاد می کرد، نکته مهم در این است که سرآغاز شکل گیری دولت – ملت ها در تاریخ روابط بین الملل محسوب می شود.

### توازن استراتژیک یا کنسرت اروپا

در فاصله سال های ۱۶۶۰ تا ۱۸۱۵ همزمان با سقوط قدرت های بزرگ مانند اسپانیا و هلند، پنج کشور بزرگ فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و پروس درگیر یک رشته جنگ ها با ائتلاف های ناپایدار با کشورهای کوچک تر شدند. در این عصر، فرانسه ابتدا تحت حکومت لویی ۱۴ و سپس ناپلئون بیش از هر زمان دیگری به تسلط بر اروپا نزدیک شد. اما همیشه ائتلافی از دیگر قدرت ها راه را بر تلاش هایش می بستند. در اوائل قرن ۱۸ بریتانیا به اتکای منابع مالی و بانکداری قدرتمند خود از رقبایش جلوتر بود. دعوای بزرگ قرن ۱۸ جنگ جانشین در اسپانیا، جنگ هفت ساله و جنگ های ناشی از انقلاب فرانسه و به دنبال آن جنگ های ناپلئونی بودند. در این میان عوامل جغرافیایی نیز نقش بازی می کردند. دو کشور بریتانیا و روسیه که در دو پهلو اروپا جای داشتند در آستانه سال ۱۸۱۵ از دیگران مهم تر شده بودند. هر دو کشور ظرفیت دخالت در کشمکش های اروپای مرکزی – غربی را حفظ کردند، در حالی که از نظر جغرافیایی از آنها در امان بودند. از سال ۱۸۱۵ تا یک قرن بعد، از جنگ های ائتلافی طولانی خبری نبود، توازن استراتژیک با حمایت همه قدرت های اروپا در قالب کنسرت اروپا پدید آمد به گونه ای که هیچ یک از کشورها نه قادر و نه مایل بود دست به تلاش برای مسلط شدن بر بقیه بزند. در نیمه دوم قرن ۱۹، با گسترش انقلاب صنعتی توازن قدرت را به سود کشورهای تغییر داد که برای بهره برداری از وسائل تولیدی و تکنولوژی جدیدتر از منابع و سازماندهی کافی برخوردار بودند. منازعات عمده و محدود در این دوره مانند جنگ کریمه و جنگ فرانسه و پروس شکست نصیب کشورهای شد که از نوسازی ارتش های شان درمانده بودند و یا فاقد زیربنای صنعتی محکم بوده و از عهده مخارج ارتش های بزرگ و جنگ افزارهای گران قیمت بر نمی آمدند. در خود قاره، بر اساس نظام موازنه قوا تلاش می شد هیچ قدرتی آن قدر توانمند نشود که بر کل قاره تسلط یابد. در خارج از آن نیز رقابت برای کسب مستعمرات بیشتر و حفظ آنها بازی های بزرگی را میان قدرت ها رقم زد. با نزدیک شدن به قرن ۲۰ تکاپو برای تصرف سرزمین های مستعمراتی به منظور کسب سود و ترس از عقب افتادن از رقبای، تشدید مسابقه تسلیحاتی در زمین و دریا و ایجاد اتحادهای نظامی ثابت که نتیجه تلاش های دولت های گوناگون برای یافتن شرکایی برای جنگ احتمالی آینده بود.

### وقوع دو جنگ جهانی خانمانسوز

در این میان دو کشوری که تنها پس از طی فرایند وحدت در نیمه دوم قرن نوزدهم توانسته بودند به قدرتی قابل اعتنا تبدیل شوند، یعنی آلمان و ایتالیا خود را در این رقابت مغبون یافتند و برای جبران عقب ماندگی خود وارد بازی هایی شدند که در نهایت به جنگ جهانی اول ختم شد. رویدادهای این جنگ به ویژه در سال های پایانی آن، فضایی جدید در این قاره پدید آوردند. بن بست جنگ با

ورود قدرتی نوظهور از قاره جدید گشوده شد. اندیشه مارکسیسم که حاصل عملکرد بی ملاحظه نظام سرمایه داری در غرب بود، برخلاف انتظار، در روسیه عقب مانده دستمایه ای برای انقلاب شد. از سوی دیگر، شکست قوای محور نیز نقشه اروپا را دگرگون ساخت. دو امپراتوری بزرگ عثمانی و اتریش - مجارستان تجزیه شدند و از دل آنها کشورهای جدید بیرون آمدند. همچنین، تحقیر آلمان در ورسای، حس انتقام جویی را در این کشور شعله ور ساخت. مهم ترین واقعه سال های پس از جنگ اول در اروپا، آثار مخرب رکود بزرگ بر اقتصاد منطقه و نضج گرفتن اندیشه های فاشیستی بود. تحمیل غرامات سنگین بر آلمان و رو به وخامت نهادن وضعیت اقتصادی در این کشور که با تورم و بیکاری بی سابقه ای همراه بود، دموکراسی شکننده و ایما را از پا درآورد و زمینه ساز روی کار آمدن دولتی فاشیستی در این کشور شد. قبلاً چنین دولتی در ایتالیا بر سر کار آمده بود، یعنی کشوری که نتوانسته بود در پایان جنگ جهانی اول از متفقین غنائمی را که انتظار داشت به دست آورد و در بحران اقتصادی دست و پا می زد. در واقع، تفکر افراطی فاشیسم در دو کشوری فرصت نشو و نما یافت که احساس حقارت و نیز مصایب اقتصادی مردم را شیفته رهبران مردم فریبی کرد که راهی جدید برای نجات عرضه می کردند. هیتلر در جستجوی فضای حیاتی برای رایش سوم طی شش سال اروپا را به خاک و خون کشید. جنگ جهانی دوم از خود اروپایی بی رمق و دوباره بر جا گذاشت و رهبری جهان را به دو ابرقدرتی واگذار کرد که موقعیت شان بر اثر این جنگ ارتقا پیدا کرده بود. کشورهای شرق اروپا به اقمار شوروی بدل شدند و غرب اروپا برای احیای اقتصاد و تأمین امنیت خود به ایالات متحده متکی شد. ضعف قدرت های اروپایی استعمارزدایی را به دنبال داشت و بدین سان اروپا از جایگاه رفیع خود و نقش تعیین کننده اش در تحولات جهانی به زیر کشیده شد.

### شکل گیری همگرایی در اروپا

حال که اروپا زخم دو جنگی را بر تن داشت که دو قدرت عمده آن، آلمان و فرانسه را رو در روی هم قرار داده بود، تنها چاره را در آن دید که از طریق وابستگی متقابل منابع اقتصادی از خطر بروز مجدد جنگ جلوگیری کند و نیز برای مقابله با تهدیدات از جانب شرق و بازیافتن قدرت و نفوذ از دست رفته خود، راه همگرایی را به صورت تدریجی و گام به گام در پیش گیرد. تنها راه نجات وحدت بود. این وحدت آن گونه که زمانی ناپلئون و هیتلر در پی آن بودند به زور دست نیامد بلکه با اراده قدرت های اروپایی و بنا بر ضرورت در پیش گرفته شد. اینک بیش از هفتاد سال از تأسیس جامعه زغال سنگ و فولاد اروپا می گذرد و روند همگرایی در اروپا، به ویژه پس از تحولات مربوط به سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد شوروی و رژیم های اقماری آن در اروپای مرکزی و شرقی، عمق و گسترش بیشتری یافته است و از مراحل اتحادیه گمرکی و بازار مشترک بسیار فراتر رفته و با ایجاد بازار واحد و پول واحد، مرزها در آن برداشته شده و گستره آن تقریباً تمامی قاره را فراگرفته است. با وجود این، بحران های چرخه ای اقتصاد سرمایه داری، اتحادیه

اروپا را از آفات خود مصون باقی نگذاشته است و موجب بروز شکاف هایی در کشورهای عضو شده و بار دیگر احساسات ناسیونالیستی را در این کشورها بیدار کرده است.

### **به سوی ایجاد هویت اروپایی**

اروپای کهن در طول قرون و با توجه به سابقه رویارویی هایی که در آن رخ داده بود دریافت که مردمانش ورای تفاوت هایی که به لحاظ زبان و آداب و رسوم با یکدیگر دارند، پیرو تمدن مشترکی اند که از گذشته دور یونانی - رومی به ارث برده اند. اروپا بر این امر واقف شده است که یک هویت اروپایی وجود دارد و برای اثبات آن از تاریخ خود مدد می گیرد. در واقع، بستری وجود داشته که رویای وحدت اروپا می توانسته بر پایه آن شکل گیرد. در ابتدا، این رویا از سوی مراجع مذهبی رومی حول محور اندیشه های مسیحی، از جانب شارلمانی حول مضمون احیای امپراتوری، و توسط کارل پنجم حول دفاع از کاتولیسیسم رومی دنبال شد. پیروزی دولت-ملت از قرن ۱۷ به بعد بر این رویا نقطه پایان گذاشت. از آن پس، تلاش برای کسب هژمونی با مرکزیت یک ملت پیشرو که حامل پروژه ایدئولوژیک وحدت بود بر احیای رویای امپراتوری غلبه یافت. اسپانیای فیلیپ دوم، فرانسه دوران انقلاب و ناپلئون، آلمان هیتلری هر یک به نوبه خود دست به این تجربه زدند که حاصلی جز برانگیختن احساسات شدید ملی علیه پروژه شان نداشت. راه های جدیدی که پس از جنگ جهانی دوم باز شد از نوع دیگری بود. دولت های اروپایی با نفی پروژه های بزرگ ایدئولوژیک به نام حفظ همبستگی و نیز تهدیدات ناشی از رویارویی بلوک ها و با عدم پذیرش هرگونه هژمونی ملی در پی یافتن مسیری برآمدند که امکان آشتی میان احساسات ملی از یک سو و همبستگی میان دولت ها را فراهم سازد. با این حال، هرچند حرکت رو به جلوی اروپا می تواند بر اثر بازخیزش ناسیونالیسم ها در کشورهای اروپای شرقی و غربی دچار اختلال شود، اما نکته مهم در این است که این قاره در طی بیش از هفتاد سال دیگر شاهد منازعاتی که پیش تر به تلفات و خسارات جانی و مالی سهمگینی منجر می شد، نبوده است و از همین رو، می توان از همگرایی اروپا به عنوان پروژه ای برای صلح نام برد.

### **مدلی برای روند تاریخی حل منازعات در اروپا**

جنگ هایی که در قاره اروپا تا پایان جنگ جهانی دوم رخ دادند، معمولاً با پیروزی یکی از طرف ها و یا خستگی و فرسودگی طرف های دیگر و در نتیجه تن دادن به نوعی توافق به پایان می رسید و غیر از این ساز و کار دیگری وجود نداشت. در این میان، سیستم اتحادها و ائتلاف ها نیز نقشی بسیار مهم در برقراری موازنه قوا و تعیین نتیجه جنگ ها ایفا می کرد. به طور کلی، در ادوار مختلف، بنا بر نحوه نقش آفرینی قدرت های بزرگ در قاره و قدرت نسبی آنها و نیز تشکیل اتحادها و ائتلاف ها از جانب آنها، ترتیبات مختلفی در قاره شکل گرفت که هرکدام ویژگی های خاص خود را داشتند. جدول زیر نشان دهنده این ترتیبات و ویژگی های هر یک از آنها می باشد.

نتایج	ترتیبات	ادوار تاریخی
صلح وستفالی (۱۶۴۸)، تضعیف امپراتوری مقدس روم، و پایه ریزی سیستم دولت-ملت	امپراتوری مقدس روم (خاندان هابسبورگ) و تلاش برای ایجاد حاکمیتی یکپارچه در اروپا، مقاومت سایر دول، رنگ مذهبی گرفتن اختلافات سیاسی	۱۵۰۰-۱۶۶۰
ناکامی فرانسه در جنگ های جانیشینی اسپانیا، جنگ های هفت ساله و جنگ های ناپلئونی و توافقات حاصله در کنگره وین (۱۸۱۵)	رقابت بین قدرت های بزرگ اروپا، یعنی فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و پروس، تشکیل ائتلاف های ناپایدار توسط هر یک از آنها، و تلاش های فرانسه برای تسلط بر قاره	۱۶۶۰-۱۸۱۵
ایجاد صلح و آرامش نسبی در قاره، وقوع جنگ کریمه و جنگ فرانسه و پروس، وحدت آلمان (۱۸۷۰)	برقراری سیستم موازنه قوا در قالب کنسرت اروپا	۱۸۱۵-۱۹۱۴
وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و شکست قوای محور، عهدنامه ورسای، ناکامی هیتلر در دستیابی به اهدافش و تسلیم آلمان نازی (۱۹۴۵) و تقسیم آلمان	رویارویی بین اتحادها، تلاش آلمان نازی برای ایجاد فضای حیاتی و تسلط بر قاره اروپا	۱۹۱۴-۱۹۴۵
برقراری صلح میان کشورهای اروپایی، گسترش افقی و عمودی همگرایی اروپایی و پوشش قسمت اعظم قاره اروپا به دنبال فروپاشی بلوک شرق	آغاز فرایند همگرایی اروپا با تشکیل جامعه زغال و سنگ و فولاد و به دنبال آن جامعه اروپا (۱۹۵۷) و اتحادیه اروپا (۱۹۹۳)، وابستگی متقابل اقتصادی به عنوان زمینه ساز ایجاد صلح بین	۱۹۵۱ تاکنون

	کشورها، تلاش برای ایجاد همگرایی سیاسی، امنیتی و دفاعی	
--	--	--

## نتیجه گیری

چنان که گفته شد در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی، قاره اروپا شاهد تلاش بی امان خاندان هابسبورگ بود که بر اتریش و اسپانیا فرمانروایی می کردند و امپراتوری مقدس روم را نیز تحت سلطه خود داشتند، برای سیطره بر کل اروپا بود. در این میان، تلاش سایر کشورها جلوگیری از این امر معطوف گردید تا اینکه در پایان جنگ های سی ساله در ۱۶۴۸، که در نتیجه رقابت های سنتی و مذهبی درگرفته بود، معاهده وستفالی با ایجاد موازنه سیاسی و مذهبی و ایجاد محدودیت در اقتدار امپراتوری مقدس روم به نقطه عطفی در تاریخ روابط بین الملل تبدیل شد و بنیان های سیستم دولت-ملت را پی ریزی نمود.

قرون هجدهم و نوزدهم، شاهد قدرت گرفتن دو کشور فرانسه و بریتانیا بود. رقابت بین این دو قدرت و شکل گیری اتحادها و ائتلاف ها از دوران پادشاهی لویی چهاردهم در فرانسه آغاز شد و تا جنگ های ناشی از انقلاب فرانسه و جنگ های ناپلئونی ادامه یافت. با شکست قطعی ناپلئون در ۱۸۱۵، و شکل گیری کنسرت اروپا و برقراری موازنه قوا، به مدت یک صد سال از جنگ های ائتلافی بزرگ در اروپا خبری نبود. در اواخر قرن نوزدهم، وحدت آلمان در ۱۸۷۰ به دنبال جنگ فرانسه و پروس طلیعه قدرت یابی کشوری بود که در رقابت با دیگر قدرت های بزرگ مغبون می یافت.

در نیمه اول قرن بیستم، اروپا دستخوش دو جنگ خانمانسوز جهانی شد. این دو جنگ در نتیجه این امر درگرفت که گروهی از کشورها از وضع موجود ناراضی بودند و علاوه بر این، در جنگ دوم جهانی، رهبر آلمان در پی فضای حیاتی و تسلط بر کل قاره اروپا بود. به دنبال شکست آلمان و برقراری نظم جدید بین المللی در جهان در قالب نظام دو قطبی، در نیمه دوم این قرن، برای جلوگیری از وقوع جنگی دیگر، نخبگان سیاسی اروپا راه حل را در وابستگی متقابل اقتصادی و سپس تسری آن به حوزه های دیگر یافتند. از آنجا که از زمان شکل گیری ایده همگرایی اروپایی، اروپا صحنه جنگ بزرگ دیگری نبوده است، می توان از این ایده به عنوان پروژه ای برای صلح یاد کرد.